



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرج
موضوع جزئی: ادله قاعده _ دلیل چهارم: عقل _ تقریر سوم _
تاریخ: ۲۰ آذر ۱۴۰۰
مصادف با: ۶ جمادی الاول ۱۴۴۳
جلسه: ۲۰
اشکالات ششگانه تقریر سوم و بررسی آنها

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل چهارم یعنی دلیل عقل بر قاعده لاجرج بود. عرض کردیم تقریرهای مختلفی از این دلیل به عمل آمده. دو تقریر را ذکر کردیم و مورد بررسی قرار گرفت.

تقریر سوم که صاحب عناوین آن را ذکر کرده اند، این بود که اگر تکالیف حرجی ثابت شود، یک مشکلی ایجاد می شود و آن اینکه ما لطف را بر خداوند متعال واجب می دانیم و اثبات تکالیف حرجی در واقع با وجوب لطف از ناحیه خداوند تبارک و تعالی سازگاری ندارد. چون لطف (یعنی چیزی که باعث نزدیک شدن عبد به طاعت و قرب به حق تعالی می شود و هر چیزی که باعث دور شدن از معصیت خدا شود که بزرگترین مهلکه برای انسان است)، بر خدا واجب است. یعنی خداوند باید کاری کند که انسان ها از معاصی دور شوند و به طاعت نزدیک شوند. حال اگر خداوند تکالیفی را بر عهده انسان ها بگذارد که مشقت و حرج در آن باشد، باعث می شود از طاعت حق تعالی دور شوند و به معصیت نزدیک شوند و این باعث کثرت مخالفت می شود و کثرت مخالف هم سر از عذاب و عقاب در می آورد در حالی که خداوند تبارک و تعالی ارحم الراحمین است و رحیم تر از آن است که بندگانش را در مسیری قرار دهد که موجب عذاب و عقاب آنها شود. این اصل بیان و استدلال صاحب عناوین^۱ بود که ما آن را به صورتی فنی و با شکل قیاس استثنایی ذکر کردیم. ما عرض کردیم که این در حقیقت یک قیاس استثنایی است که اگر تکالیف حرجی ثابت شود و تکلیف حرجی مشروع باشد، مستلزم انکار لطف خداوند است، لکن انکار لطف قبیح است، پس نتیجه این است که تکلیف حرجی مشروع نیست و قابل اثبات نمی باشد.

این در حقیقت همان صورت فنی بیان صاحب عناوین است. البته ایشان نامی از قیاس استثنایی نبرده، اما در حقیقت این یک قیاس استثنایی است. و لذا دو مقدمه آن باید ثابت شود. گفتیم مقدمه اول یعنی ملازمه بین ثبوت تکلیف حرجی با انکار لطف الهی قابل اثبات است. یعنی وقتی ما لطف را معنا می کنیم به ما یُقَرَّبُ العبدُ إلى الطاعة و یبعده عن المعصية، معلوم است که تکلیف حرجی موجب بعد از طاعت و قرب به معصیت می شود و به همین جهت اکثرا با آن مخالفت می کنند و عذاب لازم می آید و این با لطف خداوند تبارک و تعالی سازگار نیست. پس مقدمه اول که چگونه این ملازمه وجود

۱. عناوین، ج ۱، ص ۲۸۶.

دارد، ثابت شد. مقدمه دوم هم ثابت است که عقلا این امری قبیح است. اینکه ما بخواهیم این لطف را به طور کلی منکرشویم، قابل قبول نیست.

بررسی تقریر سوم

به این استدلال اشکالاتی وارد شده است. حدود شش اشکال نسبت به این دلیل قابل طرح است که تقریبا خود صاحب عناوین هم به این اشکالات اشاره کرده و به نوعی در مقام پاسخ به اینها برآمده است.

این اشکالات بعضا به هر دو مقدمه این قیاس استثنایی است، هم به مقدمه اول که ملازمه بین ثبوت بین تکالیف حرجی و انکار لطف الهی است و هم به مقدمه دوم یعنی قبح انکار لطف الهی. گاهی هم صرفا به مقدمه اول اشکال می‌شود و گاهی هم به مقدمه دوم. بنابراین اشکالاتی که اینجا است، به یکی از این دو مقدمه و یا هر دو مقدمه قیاس استثنایی بر می‌گردد.

اشکال اول

اشکال اول که به نظر می‌رسد به هر دو مقدمه قیاس استثنایی مربوط است، این است که لطف در این قیاس به نحو مشترک لفظی مورد استفاده قرار گرفته، یعنی لطف که اینجا در استدلال ذکر شده و معنایی که از آن اراده شده، به نظر می‌رسد به این معنا اصلا نیست. به عبارت دیگر این استدلال مبتنی بر این است که لطف به معنای ما یقربُ العبدُ إلى الطاعة و یبعده عن المعصية باشد، در حالی که لطف اصلا به این معنا نیست. این یک اشکال که شما معنایی را از لطف اراده کردید که ما نمی‌توانیم آن را معنای لطف تلقی کنیم.

پاسخ

پاسخ این است که لطف چه به این معنا باشد یا نباشد، مهم این است که از نظر عقل ما نمی‌توانیم لطف به معنای اینکه خداوند باید به نوعی اسباب و ایزار و مقدمات و وسایل قرب به خودش و بعد عن المعصية را فراهم کند انکار کنیم. این یک امر روشنی است که از نظر عقلی واضح است. مقدمه اول هم که در آن سخن از ملازمه است و ما می‌گوییم اگر تکالیف حرجی مشروع باشد سر از دوری از طاعت و قرب به معصیت در می‌آورد و موجب مخالفت اکثر الناس می‌شود، قابل انکار نیست، حال چه شما اسم این را لطف بگذارید و یا نگذارید. پس ما اینجا کاری به اصطلاح نداریم، کاری به صحت و عدم صحت اطلاق لفظ لطف بر این معنا نداریم. آنچه که مهم است از نظر عقل مسئله ثابت است و این کافی است.

لذا اشکال اول که به هر دو مقدمه مربوط می‌شود وارد نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم که به مقدمه دوم مربوط می‌شود، این است که اساساً لطف بر خداوند واجب است، اما نه در همه جا. یعنی اشکال به عمومیت کبری می‌کند. کبری و مقدمه دوم این بود که به طور کلی لطف بر خدا در همه جا واجب است و انکار لطف الهی قبیح است.

پاسخ

لکن این اشکال هم وارد نیست برای اینکه این عمومیت در جای خود ثابت شده. البته اینجا نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم، اما این هم اشکال مهمی نیست که ما خدشه وارد کنیم در عمومیت این مقدمه.

اشکال سوم

این اشکال هم به یک معنا به مقدمه دوم مربوط می‌شود که ما قبول داریم لطف واجب است و انکار لطف خداوند قبیح است. عمومیت آن را هم می‌پذیریم، اما آنچه که بر خداوند واجب است، لطف حقیقی و واقعی است، نه لطف به گمان و زعم ما. چه بسا تکالیف حرجی به حسب واقع برای ما لطف باشند، اما ما گمان می‌کنیم این لطف نیست. پس اشکال سوم هم به مقدمه دوم مربوط می‌شود. یعنی کأن به مستدل اشکال می‌کند که شما استفاده نابجا از این مطلب کلی و حکم عقلی کردید. بله ما هم قبول داریم که لطف واجب و انکارش قبیح است عقلاً و این هم عمومیت دارد، لکن آنچه که بر خدا واجب است لطف واقعی است نه آنچه که به زعم ما لطف باشد. لذا چه بسا این تکالیف که حرجی هستند، برای ما اساساً از ناحیه خدا به عنوان لطف واقعی باشند، یعنی خداوند دارد واقعا به ما لطف می‌کند که تکالیف حرجی را ثابت کرده است.

پاسخ

پاسخ این اشکال هم این است که به تعبیر صاحب عناوین و هذا الکلام من الغرابة بمقام، یعنی آنقدر غریب است که یک جایگاه خاصی دارد. با اینکه می‌دانیم تکالیف حرجی سر از مخالفت های کثیری از مردم درمی‌آورد و بسیاری از مردم این را نمی‌پذیرند و مخالفت می‌کنند و باعث هلاکت آنها می‌شود، آنوقت ما بگوییم این‌ها به حسب واقع لطف است و آن‌ها گمان می‌کنند که لطف نیست. این امری است که به نظر می‌رسد انکارش خیلی وجهی ندارد بالاخره اینکه تکالیف حرجی موجب این می‌شود که بسیاری از مردم از طاعت حق تعالی سر باز بزنند و به معصیت خدا روی بیاورند، این امری است که قابل انکار نیست. حال چطور می‌توانیم بگوییم این به حسب واقع لطف است اما ما گمان می‌کنیم که لطف محسوب نمی‌شود؟

البته اینجا بعضی به صاحب عناوین اشکال کرده اند که اگر بخواهد کثرت مخالفت بر خلاف لطف باشد و ما این را امری بدیهی بدانیم، پس اینهمه معصیت کاران و کسانی که در عالم با خدا مخالفت می‌کنند، این هم بر خلاف لطف خدا است.

اما واقع این است که این اشکال بر صاحب عناوین وارد نیست. برای اینکه آنچه را که صاحب عناوین به عنوان پاسخ در اینجا ذکر کرده این است که می‌گوید اگر کثرت مخالفت با دستورات خداوند به گونه ای باشد که سبب خود شارع باشد قابل قبول نیست. یعنی شارع نمی‌تواند دستوری بدهد که اکثرا مخالفت کنند. و الا اینکه عاصین و گناهکاران بسیاری در این عالم هستند و چه بسا اکثر مردم دارند با خداوند متعال مخالفت می‌کنند و دستورات او را بر زمین می‌گذارند، منافاتی با لطف ندارد. خداوند دستور داده و اسباب را هم فراهم کرده، اما خود مردم از این ابزار و امکاناتی که خدا در اختیارشان قرار داده استفاده نمی‌کنند. این فرق می‌کند با اینکه خود خداوند دستوری بدهد و تکلیفی را بر عهده مکلفان بگذارد که به سبب آن اکثر مردم مخالفت و معصیت کنند. لذا به نظر می‌رسد پاسخ صاحب عناوین هم اینجا قابل قبول است و اشکال سوم وارد نیست.

اشکال چهارم

اشکال چهارم هم در واقع بر می‌گردد به مقدمه اول. تا اینجا اشکال اول ما به هر دو مقدمه بود، اشکال دوم به مقدمه دوم، اشکال سوم به مقدمه اول و اشکال چهارم هم به مقدمه اول است. در اشکال چهارم گفته می‌شود که اساسا چه کسی گفته حرج موجب کثرت مخالفت می‌شود؟ مقدمه اول این بود که اگر تکالیف حرجی ثابت باشد، این مستلزم انکار لطف و اینکه ما لطف خدا که امری واجب است را انکار کنیم، چون سر از مخالفت جمع کثیری از مردم در می‌آورد و این مانند این است که خداوند خودش باعث شده که مردم مخالفت کنند و نهایتا به عذاب و عقاب گرفتار شوند. اینجا اشکال این است که اساسا تکلیف حرجی موجب کثرت مخالفت نمی‌شود. نهایتا مخالفت جمعی را به دنبال داشته باشد.

پاسخ

این اشکال هم وارد نیست. بالاخره اگر تکالیف حرجی ثابت شود، واضح است که بسیاری از مردم از اتیان به چنین تکالیفی سر باز می‌زنند. این کاملا واضح و روشن است. یعنی ما بالوجدان می‌بینیم همین که تکالیف مقداری همراه با مشقت و سختی می‌شود، مردم از آن فرار می‌کنند. این امری است که یشهد علی خلافه الوجدان. لذا اشکال چهارم هم وارد نیست.

اشکال پنجم

اشکال پنجم این است که ممکن است تکالیف حرجی مستلزم مشقت‌ها و سختی‌هایی باشد، اما همیشه این سختی‌ها و مشقت‌ها موجب دستیابی به یک منافع و فواید مهمتر و بالاتری می‌شود. در زندگی معمولی ما هم همینطور است. اینکه می‌گویند نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود، اشاره به همین حقیقت دارد که اگر امری مشقت و سختی دارد، اما تحملش برای دستیابی به آن امور مهمتر و بالاتر مشکلی ندارد. و خداوند تبارک و تعالی از باب اینکه به انسان‌ها لطف دارد تکلیفی را بر عهده انسان می‌گذارد که همراه با مشقت و سختی باشد برای دستیابی به یک سری مقاصد و منافع عالی‌تر. مثال هم می‌زنند که مثلا ممکن است یک پدری بر فرزندش سختی‌هایی را تحمیل کند، او را از برخی غذا‌های مطلوب

و مرغوب منع کند، از خوردن چربی و بعضی از غذاها منع کند، برای اینکه او در سنین بالاتر گرفتار برخی امراض و بیماری‌ها نشود. و این هیچ منافاتی با لطف پدر در حق فرزند و رأفت و محبت او نسبت به فرزند ندارد.

پاسخ

پاسخ این اشکال هم روشن است. قبلا هم عرض کردیم اساسا این از موضوع بحث ما خارج است و قیاس بحث ما به این مورد قیاس مع الفارق است. ما گفتیم که در قاعده لاجرح اصولا ما درباره تکالیفی که آمیخته با مشقت است بحث می‌کنیم به این صورت که آیا اگر تکلیفی همراه با حرج باشد در شریعت نفی شده یا خیر. اینکه ما مقایسه کنیم این تکالیف حرجی را با تکالیفی که برای وصول به برخی از مقاصد عالی تر وضع شده اند، اصلا از موضوع بحث ما خارج است. خیلی از تکالیف اینچنین هستند مثلا در دین جهاد مشقت‌هایی دارد و خداوند در ذات و طبع آن منافع و فوایدی را قرار داده. یعنی با اینکه این مشقت‌ها مقارن و ذاتی این تکالیف است، اما خداوند آن‌ها را مقرر کرده برای اینکه بشر در آزمونی قرار بگیرد و به اجر و پاداشی بی حساب برسد. لذا آن موارد اصلا از بحث ما خارج است. پس به طور کلی قیاس ما نحنُ فیه به آنجا مع الفارق است.

صاحب عناوین در اینجا بیانی دارند که شاید بیشتر به فهم این مطلب کمک کند و آن این است که می‌گویند ما دو دسته امور داریم، یکی سری امور قهری و دیگری امور اختیاری.

امور قهری مانند اینکه انسان در زندگی گرفتار برخی بلاها و سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌شود مانند مریضی و... که این‌ها طبیعتا اگر همراه باشند با صبر، تحمل و شکیبایی اجر و پاداش و ثوابی برای این امور و بلاها ثابت می‌شود و اخبار و روایات هم این را ثابت کرده است.

اما بعضی از امور اختیاری اند. امور اختیاری گاهی همراه با سختی و مشقت است و گاهی بدون سختی و مشقت و یا سختی و مشقت متعارف. اینکه شخصی دیگری را وادار به کاری کند و غرض و هدف اصلی او این باشد که او نتواند این کار را انجام دهد و به این دلیل او را مجازات کند، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. یعنی مثلا مولا تکلیفی را برای عبد ثابت کند که این عبد نتواند این کار را انجام دهد و آنگاه به این سبب او را مجازات کند. جنس و نوع تکلیف به گونه‌ای است که نوعا برای امتثال و اتیان آن با مشقت همراه است. این مسلما قابل پذیرش نیست که تکلیف اینچنین باشد.

بله اینکه هر روز عبد برود ما یحتاج مولا را تامین کند و برای او بیاورد، به یک معنا سختی دارد. اینکه برود بیرون و کار کند سختی دارد، اما این یک سختی متعارف و ملازم با تکلیف است و این دیگر اجتناب ناپذیر است. این را هم ما منکر نیستیم. تکالیف بالاخره سختی‌های طبیعی دارند. اما اگر تکلیف به گونه‌ای باشد که همراه با مشقت‌ها غیر متعارف باشد، ممکن است این شائبه ایجاد شود که این تکالیف برای این آمده اند که مکلف نتواند آن را انجام دهد یا اکثرا از زیر بار آن شانه خالی کنند و آنگاه عذاب شوند. این در مورد سلاطین و موالی عرفی ممکن است اتفاق بیافتد که برای تشفی و یا برای مقصودی دیگر این کار را انجام دهند. اما خداوند تبارک و تعالی که نمی‌تواند اینچنین بندگان را مکلف کند.

ما حصل کلام این شد که اگر مشقت ها و سختی ها ناشی از امور قهریه باشند و علاج و درمان متوقف بر تحمل مشقت ها و سختی ها باشد، این به بحث ما ربطی ندارد و از بحث خارج است. اما امور سختی که نوعاً تحملشان می‌تواند آسیب مخالفت بیشتر داشته باشد و باعث شود که انجام نشود و امتثال نشود، این تکلیف نزد عقل مستحسن شمرده نمی‌شود. لذا اینکه در اشکال پنجم گفته شده که چه بسا خداوند این تکالیف سخت را بر عهده بندگان گذاشته تا آن‌ها به مراتب عالی تر و بالاتری برسند و لذا از این باب تکالیف حرجی منافاتی با لطف خدا ندارد، عرض شد که این هم قابل پذیرش نیست. این تکالیف هم به نظر می‌رسد که از نظر عقل با لطف الهی و با قاعده لطف سازگار نیست. یعنی در جایی که ضرورتی ندارد، اگر تکلیف به مرتبه ای برسد که صعوبت و شدت و سختی را همراه با خودش داشته باشد به نحوی که منافع و فواید بیشتری را نصیب بنده کند، یا ریاضت هایی در نظر باشد که به واسطه آن‌ها عبد به یک مراتبی برسد، این مرتبه از لطف بر خدا واجب نیست چون اصلاً عقل آن را نیکو نمی‌داند. هرچند ممکن است رجحانی آنهم برای برخی فراهم شود مانند پیامبر که برای پیامبر حتی ممکن است این تکالیف مشقت آفرین و سخت برای آنکه او به مراتب بالاتر برسد ثابت باشد چون این تکلیف در او موجب مشکل نمی‌شود، اما در مورد مردم و نوع مکلفان طبیعتاً آن آسیب را به دنبال دارد.

بحث جلسه آینده

یک اشکال دیگر باقی مانده که در حقیقت اشکال ششم است و به مقدمه اول بر می‌گردد. صورت فنی استدلال که در قالب قیاس استثنایی بیان شد و درست است که در کلمات صاحب عناوین به این ترتیب نیامده، اما بالاخره صورت دلیل چهارم با این تقریر یک قیاس استثنایی است که مشتمل بر دو مقدمه است که هم مستدل باید این دو مقدمه را اثبات کند که ما بیانش را گفتیم و هم باید معلوم باشد که اشکالات مستشکل به کدام یک از دو مقدمه استدلال می‌خورد که ما این‌ها را بیان کردیم.

اشکال ششم که آخرین اشکال در این مقام است به مقدمه اول مربوط می‌شود که انشاءالله در جلسه آینده آن را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»